

چهره‌های انقلاب آفریقا (۲)

نقد اقتصاد سیاسی

# نخستین اندیشه‌ها و جنبش‌های انقلابی در آفریقا

سعید بوآما



ترجمه‌ی حمیدرضا سعیدیان



توضیح مترجم: در این بخش، ابتدا، در فصل‌های اول و دوم، مقاومت‌های گوناگون در برابر برده‌داری و استعمار نشان داده می‌شوند و شرایط جدید بین‌المللی ناشی از جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار می‌گیرند. این شرایط جدید، در بستر مساعدی که میراث مقاومت‌های گوناگون در برابر برده‌داری و استعمار است، موجب پختگی آگاهی‌های سیاسی و روشنفکری تعداد زیادی از شخصیت‌های سیاهپوست و آفریقایی می‌شوند. سیر زندگی و فعالیت‌های جومو کیناتا، امه سزر و روبن اوم نی یوبه، که سه مسیر این کسب آگاهی را متبلور می‌سازد و توضیح می‌دهد، به ترتیب در فصل‌های سوم، چهارم و پنجم مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

## بخش اول

### اصلاح استعمار یا نابود کردن آن (۱۹۵۴-۱۹۴۵)

## ۱. برده‌داری، کشورگشایی و استعمار: به ارث رسیدن مقاومت از نسلی به نسل دیگر

برادران و دوستان، من توسن لوورتور هستم؛ شاید نام من به گوش شما خورده باشد. من متعهد شده‌ام تقاص نژادم را بگیرم. من می‌خواهم آزادی و برابری در سن دومینگو حاکم شود. من برای به‌وجود آمدن آن‌ها کار می‌کنم. برادران متحد شوید، و همراه با من برای این آرمان مبارزه کنید. همراه با من بردگی را ریشه‌کن کنید.  
توسن لوورتور، اعلامیه‌ی سن دومینگو، ۲۹ اوت ۱۷۹۳

محمد شریف سَهلی در اثر خود، که در ۱۹۶۵ در سری «دفترهای آزاد» انتشارات ماسپرو منتشر شد، به این آگاهی می‌رسد که «از تاریخ باید استعمارزدایی شود». در ۱۹۶۵، در فردای استقلال کشورهای آفریقایی به‌سر می‌بریم. خلق‌های تحت سلطه امید زیادی دارند که جهان سوم از وابستگی سیاسی و اقتصادی کاملاً خارج شود. عنوان کتاب سَهلی، «استعمارزدایی از تاریخ»، به‌سرعت در تمام آفریقا معروف می‌شود. فراخوان نویسنده برای «یک انقلاب جدید کپرنیکی»<sup>۱</sup> انعکاس مشغله‌های کشورهای تازه به‌استقلال‌رسیده است. برای محمد شریف سَهلی، این استعمارزدایی از تاریخ، نبردی نیست که تاریخ آن گذشته باشد، بلکه برای مبارزات امروز ضروری است. در برنامه‌ی پیشنهادشده توسط سَهلی، ساختار شکنی پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک، که وقایع نگاری مسلط را آلوده می‌کنند، به چشم می‌خورد. یکی از این پیش‌فرض‌ها این است که هیچ مقاومت قابل توجهی در برابر برده‌داری و استعمار انجام نمی‌گیرد. پس از درگیری‌های خشونت‌آمیز اولیه، مردمان مطیع سرنوشت خود را می‌پذیرند.

یک کلیشه‌ی دیگر ادعا می‌کند که مردمانی که به بردگی کشیده شدند، در نتیجه‌ی برده‌داری، توانستند از جنگ‌های بی‌رحمانه‌ی داخلی — و از آدم‌خواری... — که آفریقا را تکه‌پاره می‌کردند، بگریزند.<sup>۲</sup> البته هیچ‌کس امروزه از این تزاها دفاع نمی‌کند. اما در خصوص مقاومت‌های آفریقایی‌ها در برابر بردگی و استعمار همچنان سکوت حاکم است. این مقاومت‌ها، از زمان نخستین تماس‌ها با تاجران برده، نه تنها هرگز قطع نشدند، بلکه شکل‌های زیادی به خود گرفتند. مقاومت، فعال و غیر فعال، صلح‌آمیز و مسلحانه، فردی و جمعی، اقتصادی و فرهنگی، سیاسی و نمادین، مستقیم و غیر مستقیم بود. جنبش‌های آزادیبخش ملی قرن بیستم ریشه‌های خود را در این مقاومت بسط می‌دهند؛ مقاومتی که مشخص‌کننده‌ی برده‌داری و استعمار، از زمان گرفتن نخستین بردگان و از نخستین ساعات فتح استعمار، می‌باشد.

### از مقاومت‌های بردگان...

نخستین پرتغالی‌ها هنگامی که در ۱۴۴۱ در موریتانی فعلی از کشتی پیاده شدند، بلافاصله به عملیات شکار برده دست زدند. با این حال، از سال ۱۴۴۶ به جای تاخت و تاز برای گرفتن بردگان، به خرید آنها از پادشاهان محلی اقدام می‌شود. این تحول را می‌توان با مقاومت مسلحانه‌ی مردم محلی توضیح داد. «نخستین یورش‌های تاجران اروپایی برده بلافاصله آغاز می‌شوند، اما پرتغالی‌ها، با در نظر گرفتن مقاومت مردمان آفریقا، تغییر عقیده می‌دهند و تحت پوشش "تجارت" قانونی به روش‌های غیرمستقیم متوسل می‌شوند که جنایتکارانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر هستند.»<sup>۳</sup>

موارد مقاومت یکی دو تا نیستند. برای نمونه، در آنگولا ملکه نگولا مبانندی نزینگا (Ngola Mbandi Nzinga) از زمان به قدرت رسیدن در ۱۶۲۴ و به مدت سه دهه در برابر اشغال پرتغالی‌ها و تجارت برده مقاومت می‌کند. لاوتوی — پی‌یر آجاوون، در

کتاب خود، خلاصه‌ای غیر جامع از مقاومت‌های مسلحانه بر علیه خرید و فروش بردگان ترسیم می‌کند. او، با تأکید بر این امر که «مقاومت عمومی بود و تا زمانی که جنایات مربوط به خرید و فروش بردگان و برده‌داری تداوم داشتند، ادامه یافت»،<sup>۴</sup> پانوراما را به پایان می‌رساند. با توجه به مثال‌های متعدد همدستی آفریقایی‌ها با تجار برده، عمومی بودن مقاومت که نویسنده از آن صحبت می‌کند، اغراق‌آمیز است. قدرت‌های برده‌دار، از همان آغاز، به سیستم کلاسیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» متوسل می‌شوند. برخی «قبایل»، برای این که به بردگی گرفته نشوند، خود به «شکارچی» و مسئول تأمین برده تبدیل می‌شوند. پذیرش این واقعیت چیزی از مسئولیت اروپا نمی‌کاهد. اما این امر اجازه می‌دهد تا مکانیسم اساسی سلطه و فرمانبری، که در طی قرن‌ها بازتولید شد، فهمیده شود. لاووتی — پی‌یر آجاوون، به درستی خاطر نشان می‌کند که «میان پادشاهان آفریقایی در دوران برده‌داری و برخی از رهبران معاصر» تفاوت کمی وجود دارد.<sup>۵</sup> شورش در کشتی‌های حامل بردگان، یکی از شکل‌های مکرر مقاومت است. این شورش‌ها آن قدر پرشمار هستند که پروسپر مریمه را تحت تأثیر قرار دهند و او یکی از آن‌ها را در داستان خود *تامانگو*، که در ۱۸۲۹ منتشر شد، به تصویر درمی‌آورد.<sup>۶</sup> آلن رومان، تاریخ‌نگار فرانسوی، رقم صد و شصت شورش را، برای تمامی محموله‌های فرانسوی، پیش می‌کشد. اما بلافاصله تصحیح می‌کند که «کاپیتان، که تاحدودی براساس توانایی‌اش در حفظ نظم در روی کشتی مورد قضاوت قرار می‌گرفت، لزوماً علاقه‌ای نداشت همه چیز را نقل کند. تنها رقم قابل توجهی قربانی در میان محموله یا خدمه می‌توانست واقعاً او را به شرح کامل وقایع وادار نماید.»<sup>۷</sup>

واکنش‌های فردی، شامل خودکشی کردن به منظور احتراز از به بردگی در آمدن، نیز به این حرکات جمعی اضافه می‌شوند. ژاک ساواری، اقتصاددان فرانسوی، در گزارشی که در ۱۶۷۵ برای ژان باتیست کولبر<sup>۸</sup> می‌نویسد، چند نمونه از این

واکنش‌های فردی را به دست می‌دهد: «من از معامله‌گرانی که تجارت برده می‌کنند شنیده‌ام که تعداد بردگانی که از قبل از راه افتادن کشتی از بندر می‌میرند، از تعداد آن‌هایی که در طول سفر جان خود را از دست می‌دهند بیش‌تر است. بعضی‌ها خودشان را در دریا می‌اندازند، بعضی‌ها سرشان را به بدنه‌ی کشتی می‌کوبند، بعضی‌ها نفس خود را نگه می‌دارند تا خفه شوند، و بالاخره بعضی‌های دیگر غذا نمی‌خورند تا از گرسنگی بمیرند.»<sup>۹</sup>

شورش‌های بردگان در محل اسارت ادامه می‌یابند. ژان مسیپی، لیست غیرجامعی از قیام‌هایی که در فاصله‌ی سال‌های ۱۵۲۶ تا ۱۸۳۱ صورت گرفتند و تمامی قاره‌ی آمریکا را در نوردیدند، انتشار می‌دهد.<sup>۱۰</sup> در برخی از این قیام‌ها، بردگان و هندیان بومی با هم متحد می‌شوند: «بومیان و سیاهان در سال‌های ۱۵۱۹ تا ۱۵۳۳ در منطقه‌ی باهوروکو (در جمهوری دومینیکن فعلی) با انریکیلو،<sup>۱۱</sup> در هندوراس با لامپیرا،<sup>۱۲</sup> در ۱۵۴۸ در پاناما با بایانو،<sup>۱۳</sup> در ۱۵۵۲ و در سال‌های ۱۵۵۱ تا ۱۵۶۸ در ونزوئلا به ترتیب با شاه میگوئل<sup>۱۴</sup> و گوآیکائیرپورو<sup>۱۵</sup> متحد می‌شوند.»<sup>۱۶</sup>

قیام پیروزمندانه‌ی سن دومینگو در ۱۷۹۱ به رهبری توسن لوورتور سریعاً جایگاهی اسطوره‌ای پیدا می‌کند. این قیام نه‌تنها در ۱۷۹۴ به لغو بردگی در فرانسه منجر می‌شود، بلکه همچنین به اعلام نخستین جمهوری سیاه در جهان می‌انجامد. چهره‌ی توسن لوورتور، در خط سیر و مبارزه‌ی او، دو لحظه‌ی تاریخی (یعنی نبرد بر علیه بردگی و مبارزه برای استقلال ملی) را به یکدیگر مرتبط می‌کند. پیروزی او نخستین شکاف را در اسطوره‌ی شکست‌ناپذیری سفیدها ایجاد می‌کند و در نتیجه امید تازه‌ای در مردمان تحت سلطه به وجود می‌آورد. امه سزر، در زندگینامه‌ای که در ۱۹۶۲ به توسن لوورتور اختصاص داد، به درستی خاطر نشان می‌کند که این دیگر یک شورش کور نیست، بلکه یک انقلاب است.<sup>۱۷</sup>

اگر در قیام‌ها به برده‌داران و اموال آن‌ها حمله می‌شود، ماروناژ (marronnage) عبارت است از فرار کردن و ساختن دوباره‌ی زندگی جمعی آزاد در جنگل‌ها و کوهستان‌ها. مقاومت جمعی در برابر بردگی بنابراین «دو مسیر متفاوت، و حتی متضاد، در پیش می‌گیرد: برداشتن اسلحه و تخریب خانه‌ها یا توسل به فرار گروهی و ساختن فضایی متفاوت و خاص.»<sup>۱۸</sup> این دو شکل گاه، با حمله‌ی بردگان فراری به مزارع، با هم تلاقی پیدا می‌کنند. دهکده‌هایی که بردگان فراری در آن‌ها پناه می‌گیرند نوعی مناطق آزادشده، در برابر جامعه، را تشکیل می‌دهند. در این مناطق، مناسبات اجتماعی میان انسان‌های آزاد تجربه می‌شود؛ آیین‌های آفریقایی به اجرا درمی‌آید؛ آیین‌های خاص (قصه، رقص، موسیقی)، در پاسخ به انکاری که برده‌داری به عمل می‌آورد، توسعه می‌یابد. آیین وودو (Vaudou)، که از ماروناژ جدایی‌ناپذیر است، «آنچه را که پاره شده است "دوباره می‌دوزد"»<sup>۱۹</sup> و «نخستین شکل مقاومت فرهنگی»<sup>۲۰</sup> را تشکیل می‌دهد. از گوسپل (Gospel)، بلوز و جاز گرفته تا موسیقی رگه (Reggae) در این مقاومت فرهنگی ریشه دارند.

این مقاومت‌ها در درون خود مزارع نیز انجام می‌گیرند. ماریز گنده (رمان‌نویس اهل گوادولوپ)، در رمان *تمدن بوسال*، سقط جنین و مسموم کردن دام‌ها را نیز به فرار بردگان اضافه می‌کند.<sup>۲۱</sup>

### ... تا مقاومت‌های استعمارزدگان

کنفرانس برلین (در سال ۱۸۸۵)، که در جریان آن کشورهای اروپایی برای تقسیم قاره‌ی آفریقا به اتفاق نظر می‌رسند، باعث هجوم قدرت‌های اروپایی — و سرمایه‌داران — به سمت آفریقا می‌شود. این فاز دوم فتح، نیز، با مقاومت‌های شدید

مواجه می‌شود. جنبش‌های شورشی، با وجود عدم توازن قوا، در سرتاسر قاره‌ی آفریقا و برعلیه تمامی استعمارگران گسترش می‌یابند. فاتحان فرانسوی در داهومی<sup>۲۲</sup> با جنگجویان شاه بهانزن<sup>۲۳</sup> مواجه می‌شوند و در سرتاسر غرب آفریقا به جنگجویان ساموری توره<sup>۲۴</sup> برمی‌خورند. سربازان انگلیسی در سودان با مقاومت مردان مهدی ابن عبدالله<sup>۲۵</sup> روبرو می‌شوند. نیروهای آلمانی، در کامرون، باید با مقاومت باکوری‌ها (Bakweri)، که کووا لیکنی<sup>۲۶</sup> آن را رهبری می‌کرد، مقابله می‌کردند. در آفریقای جنوبی در سال ۱۸۷۹، جنگجویان زولو تحت رهبری فرماندهی خود چاکا، قشون انگلستان را تارومار می‌کنند.<sup>۲۷</sup>

در جنوب غربی آفریقا، مقاومت مسلحانه‌ی هوتانتوها (Hottentots)، هره‌روها (Hereros) و ناناها (Nanas) برعلیه اشغالگران آلمانی، که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ به درازا می‌کشد، با یک کشتار گسترده به پایان می‌رسد: در حالی که جمعیت هره‌روها در سال ۱۹۰۳ به هشتاد هزار نفر بالغ می‌شد، سه سال بعد تعداد آن‌ها به بیست هزار نفر کاهش پیدا می‌کند.<sup>۲۸</sup> مثال‌های متعددی از مقاومت و چهره‌های مقاومت در کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا می‌توانند در اینجا ذکر شوند، مخصوصاً مثال شاه منلک دوم (Menelek II) که پیروزی او بر استعمارگران ایتالیایی در ۱۸۹۶ از اتیوپی، برای سایر مقاومت‌های آفریقا، یک امید و یک نماد می‌سازد: این امید که استقلال ممکن است. در شمال آفریقا، جایی که استعمار فرانسه منتظر کنفرانس برلین نمانده بود، وضعیت مشابه‌ای برقرار است. قیام‌های مسلحانه تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا می‌کنند. در الجزایر، از ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۱، یک قیام جای خود را به قیام دیگر می‌دهد. امیر عبدالقادر،<sup>۲۹</sup> که تا سال ۱۸۴۷ قیام مسلحانه را رهبری می‌کند، به مرجعی برای قیام‌های بعدی تبدیل می‌شود. چند دهه‌ی بعد، قیام المکرانی<sup>۳۰</sup> در ۱۸۷۱ «آینده‌ی مستعمره را موقتاً به خطر می‌اندازد.»<sup>۳۱</sup>



البته، مقاومت در برابر هجوم استعمار در سرتاسر قاره شکل واحدی ندارد و از قدرتی یکسان برخوردار نیست. برخی از پادشاهان و رؤسای قبایل به خدمت تجاوزگران درمی‌آیند و در کنار آن‌ها می‌جنگند. با وجود این، قیام‌های ضداستعماری آن قدر وسیع و نیرومند هستند که، ورای سرزمین‌هایی که این قیام‌ها در آن‌جا رخ دادند، وارد حافظه‌های جمعی می‌شوند. فرانتس فانون این حافظه‌ی جمعی از مقاومت در برابر اشغال استعمار را یکی از عوامل «پختگی» آگاهی‌های استعمارزدگان می‌داند:

باید نقشی را که تاریخ مقاومت ملی در برابر تجاوز استعمار، در این پختگی ایفا می‌کند، نمایان کرد. چهره‌های بزرگ مردم استعمارزده همواره چهره‌هایی هستند که مقاومت ملی را در برابر تجاوز رهبری کرده‌اند. بهانزن، سون دیاتا، ساموری، عبدالقادر در دوره‌ی پیش از عمل، با قوتی ویژه در خاطره‌ها زنده می‌شوند. این نشانه‌ی آن است که مردم آماده‌ی حرکت می‌شوند تا به زمان مرده‌ای که ره‌آورد استعمار است پایان دهند و تاریخ را بسازند.<sup>۳۲</sup>

برتری تکنیکی ارتش‌های استعماری شکست جنگجویان آفریقایی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. استعمارزدگان در بهترین حالت با تفنگ‌های چخماقی و در بدترین حالت با نیزه‌ها و تیرهای سمی با تفنگ‌های خودکار استعمارگران مقابله می‌کنند. با این همه، شکست نظامی و تمکین سیاسی به معنای پایان مقاومت نیست. مقاومت شکل‌های جدیدی پیدا می‌کند، که اولین آن خودداری از تماس با اشغالگر است. بسیاری از استعمارزدگان، مانند آن الجزایری‌هایی که به سمت شرق فرار می‌کنند<sup>۳۳</sup> یا مانند مردم قوم فنگ که تا آن‌جا که ممکن است به اعماق جنگل‌ها پناه می‌برند،<sup>۳۴</sup> راه مهاجرت را درپیش می‌گیرند. آمادو هامپاتبا، چندین مثال از این «فرار از سفیدها» در مالی ارائه می‌دهد: «هر چیزی که کم‌وبیش به سفیدها و امور آن‌ها

مربوط می‌شد، از جمله رفتگرا نشان و آشغال‌های‌شان، برای سیاهان تابو بود. نمی‌بایستی به آن‌ها دست زد و حتی نگاه کرد.<sup>۳۵</sup>

خرابکاری اقتصادی، سلاح دیگر تمرد است. برای مثال، دهقان‌های تانگانیکا بذره‌های پنبه را می‌جوشاندند تا نتوانند سبز شوند.<sup>۳۶</sup> در جاهای دیگر مانند سیرالئون، هنگامی که برای نخستین بار در ۱۸۹۸ اخذ مالیات آغاز شد یا در کشور زولو در ۱۹۰۶، خودداری از پرداخت مالیات می‌توانست به «شورش‌های مالیاتی» وسیع ختم شود.<sup>۳۷</sup> به فصل مقاومت اقتصادی، باید همچنین قتل مأموران مسئول اجرای رژیم ارضی در الجزایر<sup>۳۸</sup> و یا مسموم کردن مسئولان انبارها توسط موسی‌ها<sup>۳۹</sup> را اضافه کرد. مقاومت فرهنگی، به سهم خود، پس از شکست مقاومت‌های مسلحانه بر علیه اشغال استعمار، به طرز خاصی گسترش می‌یابد. فرهنگ به پناهگاهی تبدیل می‌شود که در آن حافظه‌ی جمعی حفظ و بر هویت انکارشده و خوارشده تأکید می‌شود. در مقابل گشایش معدود مدارس استعماری در مستعمرات توسط هیئت‌های مذهبی خارجی، وسیعاً در مکتب‌خانه‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود.<sup>۴۰</sup> برای نمونه پیشروی سریع اسلام، در خطه‌ای که امروزه به نام بورکینافاسو شناخته می‌شود، نشان می‌دهد که چه گونه اسلام به «دین مقاومت بر علیه فاتحان اروپایی و رؤسای سنتی تبدیل می‌شود.»<sup>۴۱</sup> ژان - لویی تریو (تاریخدان) در تحلیل خود از گرویدن جمعی اهالی روستای آهوآ در پایین ساحل عاج به اسلام به همین نتیجه‌گیری می‌رسد.<sup>۴۲</sup> جنبش‌های مسیحایی، که خصوصیت مشترک آنها «مطالبه‌ی بازگشت به ارزش‌های آبا و اجدادی»<sup>۴۳</sup> است، ظاهر می‌شوند. جنبش‌های التقاطی به سهم خود عناصری از جزییات ادیان استعمارگران را به عاریه می‌گیرند، برای اینکه «قدرتش را از آن خود کنند و آن را بر علیه اشغالگر مورد استفاده قرار دهند.»<sup>۴۴</sup>

ترانه‌ها و رقص‌ها، به همین طریق، برای مقاومت در برابر پروژه‌ی استعمار بسیج می‌شوند. ترانس رانژه (تاریخدان)، با تحلیل رقص بنی (Béni) در آفریقای مرکزی،

مشاهده می‌کند که «از طریق شبکه‌های ایجاد شده توسط گروه‌های رقص بنی فرهنگ‌های اپوزیسیون تمرد و سرکشی تدارک دیده می‌شوند» و، با بسط دادن اندیشه‌ی خود به جشن‌های شهری، «علائم پیش‌رس اغتشاشات اجتماعی استقلال‌ها»<sup>۴۵</sup> را می‌بیند.

تنوع و استمرار شکل‌های مقاومت در برابر برده‌داری و استعمار، تحلیل فرانتس فانون را تصدیق می‌کنند که خاطر نشان می‌سازد استعمارزده «مغلوب شده، اما دست‌آموز نشده است. او تحقیر شده، اما متقاعد نشده که حقیر است. او باشکیبایی منتظر آن است که اروپایی مستعمره‌نشین هشیاری خود را از دست دهد تا روی او بپرد. عضلات استعمارزده همواره در انتظار هستند.»<sup>۴۶</sup>

### مقاومت دیاسپوراهای سیاهان آفریقایی

آنتنور فیرمن (۱۹۱۱—۱۸۵۰) جامعه‌شناس و دولتمرد اهل هائیتی، در کتابی که در سال ۱۸۸۵ منتشر می‌کند، به نظریه‌های نژادپرستانه‌ی ژوزف آرتور دو گوبینو، که کتاب او «جستار در باب عدم‌تساوی نژادهای انسانی» بیست سال پیش از این منتشر شده بود، پاسخ می‌دهد.<sup>۴۷</sup> فیرمن، به طرزی استادانه، از بنیادهای تئوریک و شبه‌علمی استعمار و جدایی نژادی پرده برمی‌دارد، و عصر جدیدی را برای «نژاد سیاه» اعلان می‌کند. نویسنده‌ی کتاب، که شور و ولوله‌ی مهمی در دیاسپورای سیاهان و در میان نخبگان آفریقایی ایجاد می‌کند، به یکی از طلایه‌داران پان‌آفریکانیسم تبدیل می‌شود. کلمه‌ی «پان‌آفریکانیسم» برای نخستین بار، به انگلیسی، در سال ۱۹۰۰، با برگزاری یک «کنفرانس پان‌آفریکن» ظاهر می‌شود، اما آرمان پان‌آفریکانیسم البته قدیمی‌تر است. در اروپا، از قرن هجدهم به بعد، کتاب‌هایی توسط بردگان آزادشده منتشر می‌شوند: آنتون ویلهلم آمو در ۱۷۲۹ درباره‌ی حقوق آفریقاییان در اروپا را

منتشر می‌کند؛<sup>۴۸</sup> کوبنا اوتوباه کوگانو در ۱۷۸۷ تفکراتی درباره‌ی خرید و فروش و بردگی سیاهان را به چاپ می‌رساند،<sup>۴۹</sup> اولوداه اکیانو در ۱۷۸۹ زندگینامه‌ی خود را می‌نویسد.<sup>۵۰</sup> از سوی دیگر، جیمز سومرست (برده‌ی اهل ویرجینیا) در ۱۷۷۲، در لندن، بر علیه ارباب خود اقامه‌ی دعوی می‌کند و دادگاه حق را به او می‌دهد. رأی قاضی لرد مانسفلد رویه‌ی قضایی می‌شود: «هر برده‌ای که به خاک بریتانیا پا بگذارد، قطعاً و بلافاصله آزاد می‌گردد.»<sup>۵۱</sup> این کتاب‌ها و این دادرسی می‌توانند «پایه‌ی محکم نوعی "پیش‌تاریخ" پان‌آفریکانیسم»<sup>۵۲</sup> محسوب شوند.

اگر قرن هجدهم قرن طلایه‌داران بود، قرن نوزدهم، قرن نخستین ابتکارات است. این ابتکارات شکل پروژه‌های بازگشت بردگان سابق به آفریقا را به خود می‌گیرند. اما این پروژه‌ها دو تعریف متضاد از «آفریقا» را پدیدار می‌سازند. نخستین تعریف را کشیش سیاهپوست پروتستان آمریکایی آلکساندر کرومل (۱۸۹۸ — ۱۸۱۹) به دست می‌دهد. برای او آفریقا «از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند» و از «مدیترانه تا دماغه‌ی امید نیک» گسترده است.<sup>۵۳</sup> تعریف دوم از آن مارتین رویینسون دولانی (۱۸۱۲ — ۱۸۸۵)، پزشک سیاهپوست، است که اعلان می‌کند: «آفریقا برای نژاد آفریقایی و سیاهان برای حکومت کردن.»<sup>۵۴</sup> در حالی که هیچ‌کدام از این دو تعریف هنوز مورد استفاده قرار نگرفته‌اند، مقابله‌ی میان «پان‌آفریکانیسم» و «پان‌نگریسم» شکل می‌گیرد.

با وجود این اختلافات، مجموع این اندیشمندان در یک نظرگاه تکاملی — مکانیستی (اوولوسیونیستی) با یکدیگر اتفاق نظر دارند: «دولانی و سایر طرفداران مهاجرت می‌خواهند در غرب آفریقا کشوری از سیاهان پروتستان به منظور "ارتقادیان" و "مسیحی کردن" بومیان ایجاد کنند.»<sup>۵۵</sup> مارکوس موزیا اورلیوس گاروی (۱۹۴۰ — ۱۸۸۷)، روزنامه‌نویس اهل جامائیکا، و ویلیام ادوارد بورگهارد دوبوآ (۱۹۶۳ — ۱۸۶۸)،

جامعه‌شناس آمریکایی، با این اوولوسیون‌نیسم قطع رابطه می‌کنند. اما بنیادهای تئوریک و ایدئولوژیک که آن دو بر آن‌ها تکیه دارند، از ریشه با یکدیگر مخالف هستند. اولی طرفدار بازگشت به آفریقا است، و این امر را راه‌حل مسأله‌ی سیاه می‌داند. انجمنی که او در سال ۱۹۱۶ تأسیس می‌کند، انجمن بهبود جامع وضعیت سیاهان (Universal Negro Improvement Association)، و ارگان رسمی آن، جهان سیاه (The Negro World)، سریعاً به مراجعی برای مبارزان سیاهپوست در سرتاسر دنیا تبدیل می‌شوند. گاروی قویاً به شناساندن تمدن‌ها و فرهنگ‌های قدیمی آفریقا کمک و به این ترتیب در جنبش وسیع تأکید بر غرور ناشی از سیاه بودن شرکت می‌کند. او با شوق فریاد برمی‌آورد «به نژاد خود افتخار کنید! همان‌طور که پدران‌تان در گذشته به آن افتخار می‌کردند. تاریخ گذشته‌ی شما زیبا است، و آنچه ما ساخته‌ایم جهان فردا را مبهوت خواهد ساخت.»<sup>۵۶</sup>

مبارزه برای افتخار به خود، با این حال، بر یک بنیاد نژادی ساخته می‌شود و گاروی می‌پذیرد که در جستجوی خلوص نژادی است. بالاخره اینکه گاروی با مبارزه برای برابری مخالف است که، به نظر او، سیاهان آمریکا را از بازگشت به آفریقا دور می‌کند. گاروی که «بنیانگذار»<sup>۵۷</sup> پان‌نگریسم محسوب می‌شود سریعاً به چهره‌ی کلیدی آن تبدیل می‌گردد.

دوبویز، نویسنده‌ی آثار مختلف درباره‌ی مسأله‌ی سیاه در آستانه‌ی قرن بیستم،<sup>۵۸</sup> به سهم خود در ۱۹۰۹ در ایجاد انجمن ملی برای پیشرفت مردم رنگین‌پوست National Association for the Advancement of Colored People (شرکت می‌کند. اگر چه دوبویز در مبارزه برای تأکید بر فرهنگ و هویت سیاه با گاروی اشتراک نظر دارد، اما او معتقد است که این مبارزه در وهله‌ی اول باید در چارچوب ایالات متحده‌ی آمریکا صورت پذیرد. او همچنین برابری حقوقی را در قلب تحلیل خود قرار می‌دهد.

دوبویز رکن کارگری کنفرانس پان آفریکن لندن، در سال ۱۹۰۰، و نیز پنج کنفرانس پان آفریکن دیگر است که از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۴۵ برگزار می‌شوند.

گاروی و دوبویز، در موضوعات بسیاری، مخالف یکدیگر هستند. دوبویز بر برابری حقوق برای همه، مستقل از منشاء اجتماعی یا رنگ پوست، پافشاری می‌کند. گاروی شعار «بازگشت به آفریقا» (Back to Africa) را سر می‌دهد در حالی که دوبویز شعار «آفریقا برای آفریقایی‌ها» (Africa for Africans) را ترجیح می‌دهد.<sup>۵۹</sup> در حالی که گاروی «مدافع سرسخت سرمایه‌داری است»<sup>۶۰</sup>، دوبویز به سوسیالیسم نظر دارد و بیش از پیش از اندیشه‌ی کمونیسم تأثیر می‌پذیرد.<sup>۶۱</sup>

با این حال دوبویز مدت‌ها به استفاده از اصطلاح پان‌نگریسم ادامه می‌دهد. او بعداً، مخصوصاً برای فاصله گرفتن از رویکرد نژادی گاروی، این اصطلاح را رها می‌کند و ترجیح می‌دهد از اصطلاح پان‌آفریکانیسم استفاده کند. اصطلاح اخیر ظاهراً برای نخستین بار توسط هانری سیلوستر ویلیامز (۱۹۱۱ — ۱۸۶۹)، وکیل دادگستری اهل ترینیداد، هنگام جلسه‌ی مقدماتی کنفرانس پان آفریکن لندن در سال ۱۹۰۰ مورد استفاده قرار گرفته بود.<sup>۶۲</sup> ویلیامز بنیانگذار *انجمن آفریقا* (African Association) در ۱۸۹۷ است که کنفرانس لندن را سازماندهی می‌کند. او مانند دوبویز مخالف «هرگونه رویکرد نژادی به مسأله‌ی سیاه است، رویکردی که هر آن می‌تواند به نژادپرستی منتهی شود»<sup>۶۳</sup> بنابراین پان‌آفریکانیسم را می‌توان عبور از پان‌نگریسم، از طریق کنار گذاشتن معیار رنگ پوست و جایگزین کردن تعلق به یک ملت مستعمره به جای آن، تعریف کرد.

کنگره‌های پان آفریکن به تدریج تحول پیدا می‌کنند. آن‌ها از فراخوان برای یک استعمار انسانی‌تر در سال‌های اول، به سمت مطالبه‌ی استقلال در کنگره‌ی منچستر (۱۹۴۵) - که قوام نکرومه و جومو کینیاتا در آن شرکت دارند - جهت‌گیری

می‌کنند. قوام نکرومه در کنار جرج پادمور (اهل ترینیداد) یکی از دبیران سیاسی کنگره است، در حالی که جو مو کنیاتا، در کنار دوبویز، دبیر دوم کنگره است. روند تأکید بر فرهنگ و هویت، به عنوان لحظه‌ای از روند آزادی ملی، در کشورهای شمال آفریقا نیز قابل مشاهده است. فرانتس قانون، در *دوزخیان روی زمین*، به مقایسه دست می‌زند:

مبارزه‌ی آزادیبخش ملی با پدیده‌ی فرهنگی «بیداری اسلامی» همراه است. جوش و خروش نویسندگان معاصر عرب برای یادآوری صفحات درخشان تاریخ عرب به مردمشان، پاسخی به دروغ‌پردازی‌های اشغالگر است. فهرست نام‌های بزرگ ادبیات عرب ردیف می‌شوند و گذشته‌ی تمدن عرب با شور و اشتیاق به اهتزاز درمی‌آید.<sup>۶۴</sup>

مردمان شمال آفریقا متحمل برده‌داری نشدند. نیاز به تأکید فرهنگی و هویتی برای آن‌ها پاسخی به انکار خشن و شدید استعمار به شمار می‌رود؛ هرچند که این انکار، در مقایسه با برده‌داری جدیدتر و گسترده‌تری آن کمتر است. با این حال هنگامی که قانون بر شباهت میان روندهایی که در شمال و جنوب صحرای آفریقا در جریان است تأکید می‌کند، حق با او است. محفوظ کدآش و جلالی ساری، محققان الجزایری، مثال‌های متعددی از تلاش‌های مردمی به منظور حفظ کتاب‌های قدیمی (نمادهای گذشته‌ی قبل از استعمار) به دست می‌دهند.<sup>۶۵</sup> مصطفی لشرف اثرات مثبتی را که مطالعه‌ی مخفیانه‌ی این کتاب‌ها در مکتب‌خانه در دوران کودکی بر روی او داشتند به خاطر می‌آورد.<sup>۶۶</sup>

### در قلب متروپل‌های استعماری

اگر استعمارها همه باعث ایجاد روندهای مهاجرت می‌شوند، این روندها، برحسب شکل استعمار و جوامع مستعمره متفاوت هستند. برای فرانسه، مهاجرین اهل کشورهای

مغرب اکثریت بزرگ مهاجرینی را تشکیل می‌دهند که از مستعمرات می‌آیند. این مهاجرت اساساً الجزایری‌ها و کارگران را شامل می‌شود. تحول کمی مهاجرت الجزایری‌ها، در نیمه‌ی اول قرن بیستم، سریع و مداوم است. رقم آن در ۱۹۱۸ به ۵۷۲۶۴ نفر، در ۱۹۲۳ به ۱۰۹۸۴۹ نفر و در ۱۹۳۷ به ۱۴۸۲۶۱ نفر بالغ می‌شود.<sup>۶۷</sup> مهاجرت اهالی مستعمرات فرانسه واقع در جنوب صحرای آفریقا به متروپل بسیار کم‌تر و تحول آن آهسته‌تر است: بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر در سال‌های دهه‌ی ۱۹۲۰،<sup>۶۸</sup> ۱۳۵۱۷ نفر در ۱۹۴۶.<sup>۶۹</sup>

بریتانیا به‌نوبه‌ی خود اساساً آنتیلی‌ها، هندی‌ها و پاکستانی‌ها را فرامی‌خواند. تا سال ۱۹۴۵، صرف‌نظر از اصلیت آن‌ها، «تعداد ساکنان رنگین‌پوست بریتانیا به ده‌ها هزار نفر می‌رسد.»<sup>۷۰</sup> قدرت‌های استعماری دیگر، در نیمه‌ی اول قرن بیستم، فقط یک مهاجرت حاشیه‌ای آفریقایی‌ها را به خود می‌بینند. برای نمونه در سال ۱۹۴۵ در بلژیک تنها ۱۸۳۸ آفریقایی زندگی می‌کردند.<sup>۷۱</sup>

این مهاجرت، مستقل از جنبه‌ی کمی آن، در همه جا به پختگی آگاهی‌های ناسیونالیستی قویاً یاری می‌رساند. مثال پرتغال، که مهاجرین به این کشور را اساساً دانشجویان تشکیل می‌دادند، بر این امر گواهی می‌دهد. تعداد مهاجرین به پرتغال، تا زمان استقلال مستعمرات این کشور، تنها به چند هزار نفر محدود می‌شد. رهبران استقلال طلب - افرادی چون آمیلکار کابرال (اهل گینه)، آگوستینو نتو (اهل آنگولا)، آلداسپیریتو سانتو (اهل سانتومه)، پدرو پی‌رس (اهل دماغه‌ی سبز)، مارسلینو دوس سانتوس (اهل موزامبیک) و بسیاری دیگر - در لیسبون به سر می‌بردند. بسیاری از آن‌ها برای اولین بار در این شهر، یا دقیق‌تر بگوئیم در *خانه‌ی دانشجویان امپراتوری* (La Casa dos estudantes do Império)، با یکدیگر ملاقات می‌کنند.<sup>۷۲</sup>

انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه، بنیانگذاری اترناسیونال سوم در ۱۹۱۹ و تشکیل احزاب جدید کمونیست طبیعتاً بسیاری از مهاجران را در تمامی متروپل‌های



اروپایی مجذوب می‌کند. شرط هشتم، «از بیست و یک شرط» برای پذیرفته شدن در انترناسیونال (که در کنگره‌ی دوم آن به تصویب رسید)، به مسأله‌ی استعمار اختصاص دارد. لحن آن جدید است و مضمون آن جای شبهه باقی نمی‌گذارد:

«احزاب کشورهای که بورژوازی آن‌ها دارای مستعمرات است یا بر ملت‌ها ستم وارد می‌کند باید، در خصوص مسأله‌ی مستعمرات و ملل ستم‌دیده، یک خط مشی کاملاً صریح و روشن داشته باشند. هر حزب متعلق به انترناسیونال سوم وظیفه دارد بی‌رحمانه عملکردهای امپریالیسم "خود" را افشا کند؛ از هر جنبش‌هایی بخش، نه در حرف بلکه در عمل دفاع نماید و خواهان خروج امپریالیست‌های متروپل از مستعمرات شود.»<sup>۷۳</sup>

متروپل‌های بزرگ اروپایی، در این دوره، به محل‌های ملاقات میان ضد استعمارگرایی، کمونیسم و بخشی از دیاسپورای اهل مستعمرات تبدیل می‌شوند. در نتیجه‌ی این امر، در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی اول و دوم، تعداد زیادی سازمان تشکیل می‌شوند که می‌توان آن را پیش‌درآمد بیداری استقلال در دهه‌های بعد دانست. رهبران استقلال‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، با این جوش و خروش گسترده که دیاسپوراهای آفریقاییان - در پاریس، نیویورک، لندن یا لیسبون - را دربر می‌گرفت در تماس بودند. با این حال فرانسه دارای دو ویژگی است که باعث می‌شود تا تماس میان مهاجرین آفریقایی و جنبش کمونیستی در این کشور از جاهای دیگر عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. این دو ویژگی عبارتند از مهاجرت تعداد بسیار زیادی از آفریقاییان به فرانسه و انشعاب گسترده‌ی کمونیست‌ها از حزب سوسیالیست و تشکیل حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۲۰.

ایجاد «اتحادیه‌ی مستعمرات» ( L'union intercoloniale – UIC ) در سال ۱۹۲۱ و نشریه‌ی آن *Paria* (منفور) ترجمان تشکیلاتی این تماس است. این سازمان برای

بسیاری از رهبران ناسیونالیست یک فضای آموزش سیاسی است — رهبرانی مانند هوشی مین<sup>۷۴</sup> (ویتنامی)، مسالی حاج<sup>۷۵</sup> (الجزایری)، لامین سنگور<sup>۷۶</sup> (سنگالی) یا ساموئل استفانی<sup>۷۷</sup> (اهل ماداگاسکار)؛ و همچنین شکلی است که به نخستین سازمان‌های ناسیونالیست الهام می‌بخشد. «این در واقع بخش مستعمرات کمیت‌ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه است که مغربی‌ها و نگویان ده ترویان (ویتنامی) به آن تعلق دارند. فرد اخیر به همراه سایر عناصر «اتحادیه‌ی بین مستعمرات» در سال ۱۹۲۶ تصمیم می‌گیرند احزاب ناسیونالیست را ایجاد کنند: ستاره‌ی شمالی آفریقا در مارس ۱۹۲۶، کمیت‌ی دفاع از نژاد سیاه در مه ۱۹۲۷ و حزب آنام (ویتنام) مستقل در ۲۶ ژوئن ۱۹۲۷ به این ترتیب متولد می‌شوند.»<sup>۷۸</sup>

احزاب جوان کمونیست در سایر کشورهای اروپایی نیز تبلیغات ضداستعماری را به پیش می‌برند، اما نفوذ ضعیف آن‌ها مانع از آن می‌شود که نتایج مشابهی حاصل شود. تماس‌ها، با وجود این ضعف، برقرار می‌شوند و احزاب کمونیست به یک قطب مرجع تبدیل می‌گردند:

چند آفریقایی رادیکال، در حین گذراندن تحصیلات خود در بریتانیا، با رهبران احزاب کمونیست تماس برقرار می‌کنند و تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی آنها قرار می‌گیرند. این مورد ج. کنیاتا اهل کنیا، ق. نکرومه اهل غنا، ه. ماکولی اهل نیجریه، ف. ف. اسمال اهل گامبیا و ا. ک. موسازی اهل اوگاندا است [...] در آفریقای پرتغالی زبان، روشنفکران مارکسیست مانند آگوستینو نتو (بنیان‌گذار جبهه‌ی خلق برای آزادی آنگولا) و آمیلکار کابرال (بنیان‌گذار حزب آفریقا برای استقلال گینه و جزایر دماغه‌ی سبز) در پرتغال تحت تأثیر حزب کمونیست این کشور تربیت سیاسی می‌یابند.<sup>۷۹</sup>

دو رهبر پان‌آفریکانیست، و. ا. ب. دوبویز اهل آمریکا و ج. پادمور اهل ترینیداد نیز در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به نزدیکی با جنبش کمونیستی کمک می‌کنند. تأثیر آن‌ها بر تحول کنگره‌های پان‌آفریکانیسم، که در بالا تذکر داده شد، تعیین‌کننده است. نتیجه‌ی دیگر تماس مهاجرین آفریقایی با جنبش کمونیستی، سازمان‌دهی یک کنگره‌ی ضدامپریالیستی در ۱۹۲۷ در بروکسل است که بر بسیاری از رهبران ناسیونالیست تأثیر می‌گذارد. نهر و از هند، مسالی حاج از الجزایر، محمد حتّی از اندونزی، لامین سنگور از سنگال، البکری از سوریه در این کنگره با یکدیگر ملاقات می‌کنند و مناسبات پایداری میان آنها برقرار می‌شود.

«انترناسیونال سوسیالیست کارگری»، در اثر نفوذ فزاینده‌ی جنبش کمونیستی بر دیاسپورای آفریقایی، مجبور به اتخاذ موضعی می‌شود که معتدل‌تر از مواضع قبلی آن (که آشکارا استعماری بودند) است. یک قطعنامه‌ی کنگره‌ی «انترناسیونال سوسیالیست...»، که در اوت ۱۹۲۸ در بروکسل برگزار می‌گردد، اظهار می‌دارد که «سوسیالیسم، اصل سلطه‌ی خارجی بر خلق‌های استعمارزده را نفی می‌کند.»<sup>۸۰</sup> قطعنامه، مستعمرات را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول، مستعمراتی که «شرایط تمدن مستقل مدرن» را دارا هستند و باید از استقلال آن‌ها دفاع کرد. گروه دوم مستعمراتی هستند که برای استقلال آنها آماده‌سازی لازم است. اما ترجمان این قطعنامه برحسب احزاب سوسیالیست متفاوت است: حزب مستقل کارگر<sup>۸۱</sup> در بریتانیا از «استقلال کامل و بی‌قیدوشرط همه‌ی کشورهای مستعمره دفاع می‌کند» و «از جنبش‌های ناسیونالیستی ماوراء بحار پشتیبانی می‌نماید.»<sup>۸۲</sup> برای بخش فرانسوی «انترناسیونال سوسیالیست کارگری (SFIO) مسأله عبارت است از «تبدیل استعمار سرمایه‌داری به یک کار بلند مرتبه و برادرانه‌ی تمدن بشری.»<sup>۸۳</sup> تفاوت قابل توجه است.

به موازات این قالب‌بندی ضد استعماری در متروپل، دو جریان پان‌آفریکانیست گوش‌های شنوایی را در فرانسه پیدا می‌کنند. انتشار مجموعه‌ای از آثار نویسندگان

سیاهپوست در ۱۹۲۵، تحت عنوان جهان سیاه (The New Negro)، توسط آلن لوروآ لاک به جنبش تأکید بر هویت سرعت می‌بخشد. برخی از مبارزان آفریقایی از ایده‌ی «مفتخر از سیاه بودن» و «بازگشت به آفریقا» دفاع می‌کنند. برخی دیگر از مبارزان نبرد برای برابری را ترجیح می‌دهند، با این ایده که یا استعمار را اصلاح کنند و یا آن را از میان ببرند. به این جریانات، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰، تحلیل‌های نسل دانشجویان اهل مستعمرات در سال‌های میان دو جنگ جهانی اول و دوم اضافه می‌شوند. یکی از نخستین تجسمات این جریان اخیر نشریه‌ی دانشجوی سیاه است که تنها یک شماره از آن، در مارس ۱۹۳۵، منتشر می‌شود. انتشار این نشریه از جمله نتیجه‌ی کار لئوپولد سدار سنگور سنگالی (نزدیک به سوسیالیست‌ها) و امه سزر مارتینیکی (که بعداً به حزب کمونیست فرانسه می‌پیوندد) است. به این ترتیب جنبش «سیاه‌ستانی» آغاز می‌شود که تأثیر عمده‌ای بر خط سیر رهبران استقلال‌طلب کشورهای فرانسوی‌زبان واقع در جنوب صحرای آفریقا خواهد داشت.

### چپ اروپایی و مستعمرات

اگر تماس میان چپ‌های اروپایی و مهاجرین آفریقایی به اروپا به کسب آگاهی ناسیونالیستی این مهاجرین سرعت می‌بخشد، اما این تماس همچنین با تضادهای بسیاری مشخص می‌شود. کمونیست‌های آفریقایی به‌ویژه به احزاب کمونیست اروپایی ایراد می‌گیرند که چرا این احزاب مسأله‌ی استعمار را یک مسأله‌ی ثانوی تلقی می‌کنند. آن‌ها عدم اجرای تصمیمات انترناسیونال کمونیست را محکوم می‌کنند و از این‌که احزاب کمونیست به انتقاداتی که به آنها می‌شود کاملاً بی‌توجه هستند اظهار تأسف می‌کنند.

باید گفت که این انتقادات شدید و صریح هستند. دیمتری مانوئیسکی نماینده‌ی شوروی، در پنجمین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیست در ۱۹۲۴، احزاب کمونیست فرانسه و انگلستان را به شدت مورد حمله قرار می‌دهد:

در آخرین انتخابات [در فرانسه]، از هفت کاندیدای تعیین شده برای مستعمرات تنها یک نفر بومی است. چرا نتوانستید، جز نمایندگان نژاد مسلط، کاندیدای دیگری پیدا کنید [...]؟ رفقای انگلیسی ما هنوز منفعل‌تر هستند. آن‌ها بیش‌تر از هرکسی تحت تأثیر پیش‌داوری نژادی قرار دارند [...] ما از شما که هنگام حمله به انقلاب روسیه فریاد برآوردید: «به روسیه‌ی شوراهای تعدی نکنید!» بسیار ممنون هستیم. انترناسیونال کمونیست، روزی که شما دلیرانه فریاد برآوردید: «مستعمرات را رها کنید!» از این هم بیش‌تر به شما تبریک خواهد گفت.<sup>۸۴</sup>

مواضع احزاب کمونیست اروپایی، از سال ۱۹۲۵، روشن‌تر می‌شوند و ضد استعمارگرایی این احزاب قابل توجه‌تر و تهاجمی‌تر می‌شود. جدا از حزب کمونیست فرانسه، هیچ یک از این احزاب از نفوذ کافی برای رهبری کمپین‌های ضداستعماری گسترده برخوردار نیستند. در فرانسه، عملیات ضد استعماری یکی پس از دیگری انجام می‌گیرند: کمپین بر علیه جنگ ریف،<sup>۸۵</sup> بر علیه جنگ در سوریه،<sup>۸۶</sup> بر علیه جشن‌های صدمین سال استعمار الجزایر.<sup>۸۷</sup>

با این حال، پیروزی جبهه‌ی مردمی در فرانسه آغاز تغییر مشی حزب کمونیست فرانسه است. ائتلاف با رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها، که به دلیل اعتلای فاشیسم در اولویت قرار داشت، موجب می‌شود تا کمونیست‌ها دیگر از مطالبه‌ی استقلال برای مستعمرات حرفی نزنند. این چنین تغییری الزاماً برخی‌ها را مأیوس می‌کند و برخی دیگر آن را یک خیانت تلقی می‌کنند. در هر دو مورد فعالین ناسیونالیست از این پس

به حزب کمونیست فرانسه به عنوان حزبی نگاه می‌کنند که در اردوی «طرفداران شبیه شدن» قرار دارد. «طرفداران شبیه شدن» در واقع برابری حقوقی، و نه استقلال، را به‌عنوان دورنمای مطالبات استعمارزدگان پیشنهاد می‌کنند.

بریتانیا این منطق شبیه‌سازی را به ارث نمی‌برد. هنگام ظهور جنبش بزرگ استعمارزدایی، بریتانیایی‌ها تحت تأثیر از دست دادن سیزده مستعمره‌ی خود در آمریکا در ۱۷۸۳، پس از یک جنگ طولانی استقلال، مواضع ظاهراً بازتر، و در هر صورت پراگماتیستی‌تری اتخاذ می‌کنند. آنها، پس از ایجاد سیستم اداری غیر مستقیم در مستعمرات خود، در اعطای شکلی از خودمختاری سیاسی به استعمارزدگان (با این ایده که تغییر بسیار تدریجی صورت خواهد گرفت) کم‌تر از هم‌تایان فرانسوی خود محتاط هستند. در پایان این روند وضعیت سلطه دیده می‌شود، یعنی دولتی که از خودمختاری داخلی برخوردار است اما عضو امپراتوری باقی می‌ماند. مثال کانادا یا استرالیا به‌عنوان مدل برای سایر مستعمرات پیشنهاد می‌شود. با این حال، دوره‌ی گذار می‌تواند بسیار طولانی باشد.

مالکولم مک‌دونالد، وزیر مستعمرات بریتانیا، در سخنرانی خود در مجلس عوام به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۳۸ این منطق را چنین خلاصه می‌کند:

هدف نهایی امپراتوری بریتانیا گسترش تدریجی آزادی در میان همه‌ی اتباع اعلیحضرت، در هر کجا که زندگی می‌کنند، است [...] می‌تواند نسل‌ها یا حتی قرن‌ها طول بکشد، قبل از این که برخی از بخش‌های امپراتوری استعماری بتوانند به خودمختاری دست پیدا کنند.<sup>۸۸</sup>

منطق بریتانیا را می‌توان چنین خلاصه کرد: اعطای خودمختاری برای احتراز از نبرد برای استقلال. حزب کارگر به طور کلی با این رویکرد موافق است، اما در عین حال خواهان آن است که دوره‌ی گذار کوتاه باشد. ولی «انعطاف‌پذیری» بریتانیا

عمومی نیست. به محض این‌که اهداف اقتصادی و استراتژیک مهم باشند، استعمار بریتانیا همان چهره‌ی خشن سایر قدرت‌های اروپایی را نشان می‌دهد. این انباشت طولانی تجربیات (مقاومت در برابر برده‌داری و استعمار، در آفریقا و در مهاجرت) بنیان تاریخی کسب آگاهی ناسیونالیستی است که پس از جنگ جهانی دوم به پختگی می‌رسد.

## یادداشت‌ها

۱. Mohamed Chérif Sahli, *Décolonise l'histoire. Introduction l'histoire du Magreb*, Maspéro, Paris, ۱۹۶۵, p. ۱۳۵.
۲. Voir sur cet aspect Kabolo Iko Kabwita, *Le Royaume Kongo et la mission catholique, ۱۷۵۰ – ۱۸۳۸. Du déclin à l'extinction*, Karthala, Paris, ۲۰۰۴. Ce livre est élaboré, entre autre, à partir des archives missionnaires portugaises et italiennes.
۳. Yaya Sy. *Les Légitimations de l'esclavage et de la colonisation des nègres*, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۹, p. ۵۸
۴. Lawoetey – Pierre Ajavon, *Traite et esclavage des noirs. Quelle responsabilité africaine?*, Menaibuc, Paris, ۲۰۰۵, p. ۱۱۵.
۵. Ibid., p. ۱۱۵.
۶. Prosper Mérimée, Tamango, Magnard, Paris, ۲۰۰۱.
۷. Alain Roman, *Saint – Malo au temps des négriers*, Karthala, Paris, ۲۰۰۱, p. ۱۵۷.
۸. Jean-Baptiste Colbert, وزیر مالیه‌ی لویی چهاردهم. (م)
۹. Cité in Gaston Martin, *L'Ére des négrier*, Karthala, Paris, ۲۰۰۱, p. ۱۵۷.

۱۰. Jean Mpisi, *Traite et esclavage des noirs, au nom du christianisme*, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۸, p ۱۲۴ – ۱۲۵.

۱۱. Enriquillo, رهبر یکی از قبایل بومی کارائیب بود که از ۱۵۱۹ تا ۱۵۳۳ فرماندهی جنبش مقاومت مسلحانه بر علیه اشغالگران اسپانیایی، در منطقه ای که امروز جمهوری دومینیکن در آن واقع شده است، را برعهده داشت. (م)

۱۲. Lampira, رهبر مردم لنکا ( Lenca ) و فرماندهی نظامی بود که در سال‌های دهه‌ی ۱۵۳۰ به مبارزه با اشغالگران اسپانیایی برخاست. او امروزه در تاریخ هندوراس شخصیت مهمی محسوب می‌شود. (م)

۱۳. Bayano, برده‌ی سیاه پوست فراری که رهبری بزرگترین قیام بردگان در پاناما، در قرن شانزدهم میلادی، را بر عهده داشت. (م)

۱۴. Miguel, برده‌ی سیاهپوستی که در ونزوئلا، در ۱۵۵۲، در رأس قیام بردگان معادن قرار گرفت. او خود را شاه اعلام کرد و جنگ سختی را بر علیه اسپانیایی‌ها به پیش برد. (م)

۱۵. Guaicaipuro, رهبر بومیان ونزوئلا و فرماندهی مقاومت بر علیه استعمارگران اسپانیایی در قرن شانزدهم. (م)

۱۶. Jean Mpisi, *Ibid.*, p. ۱۲۴.

۱۷. Aimé Césaire, *Toussaint – Louverture, la Révolution française et le problème colonial*, Présence africaine, Paris, ۱۹۸۱.

۱۸. Alain Yacou, *La Longue Guerre des nègres marrons de Cuba*, ۱۷۹۶ – ۱۸۵۱, Karthala, Paris, ۲۰۰۹, p. ۷.

۱۹. Laënnec Hurbon, *Interview à L'Humanité dimanche*, Hors – série, mai ۲۰۰۸.

۲۰. Laënnec Hurbon, *Dieu dans le vaudou haïtien*, Deschamps, Paris, ۱۹۸۷, p. ۷۶.

۲۱. Maryse Condé, *La Civilisation du Bossale, La littérature orale à la Guadeloupe et à la Martinique*, L'Harmattan, Paris, ۱۹۷۸, p. ۲۴.

۲۲. François Michel, *La Campagne du Dahomey*, ۱۸۹۳ – ۱۸۹۴. La reddition de Béhanzin, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۱.

۲۳. Behanzin, پادشاه داهومی (بنین فعلی) از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۴. او با بسیج ارتشی مرکب از پانزده هزار مرد و پنج هزار زن در برابر ارتش استعمارگر به مقاومت برخاست. اما سرانجام به منظور حفظ وحدت



کشورش خود را تسلیم کرد. او ابتدا به مارتینیک و سپس به الجزایر تبعید شد و در سال ۱۹۰۶ در آن‌جا چشم از جهان فروبست.

۲۴. Samori Touré، پادشاه مالی که رهبری جنگی طولانی بر علیه استعمار فرانسه (از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۸) را برعهده داشت. او نبردهای خود را تا سنگال، گینه، نیجر و سودان پیش برد. امپراتوری او چهارصد هزار کیلومتر مربع وسعت داشت و از گینه تا ولتای علیا (بورکینا فاسوی امروز)، و از جنگل استوایی تا صحرا را دربر می‌گرفت. ارتش او شامل ده‌ها هزار سرباز بود. ساموری توره در سال ۱۸۹۸ به گابن تبعید شد و در سال ۱۹۰۰ در آن‌جا درگذشت.

۲۵. مهدی ابن عبدالله، رهبر سیاسی - مذهبی، بنیانگذار دولت سودان. شکست دادن انگلیسی‌ها و تصرف خارطوم در ۱۸۸۵ او را به یکی از نمادهای ضد استعمار در دوره‌ی فتوحات استعماری تبدیل می‌کند.

۲۶. Kuva Likienye، رهبری مقاومت باکوری‌های کامرون را برعهده داشت. او در سال ۱۸۹۱ شکست سختی بر نیروهای آلمانی وارد ساخت.

۲۷. Tidiane N' Diaye, *L'Empire de Chaka Zoulou*, L' Harmattan, Paris, ۲۰۰۲.

۲۸. Georges Mazonot, *Sur le passé de l'Afrique noire*, L' Harmattan, Paris, ۲۰۰۵, p. ۳۶۸.

۲۹. امیر عبدالقادر، از سال ۱۸۳۲ تا سال ۱۸۴۷، رهبری مقاومت بر علیه استعمار فرانسه را برعهده داشت. علاوه بر عملیات نظامی، او یک سیستم اداری، یک پول جدید و کارگاه‌های اسلحه‌سازی را بنا نهاد. به این دلیل، امیر عبدالقادر بنیان‌گذار دولت الجزایر محسوب می‌شود.

۳۰. شیخ المکرانی، به همراه شیخ احداد، مهم‌ترین قیام از زمان فتح الجزایر توسط استعمار فرانسه را رهبری نمود. این قیام، که در ۱۶ مارس ۱۸۷۱ آغاز شد و تا ژانویه‌ی ۱۸۷۲ ادامه داشت، دویست و پنجاه قبیله (یعنی نزدیک به یک سوم جمعیت الجزایر) را گرد هم آورده بود. المکرانی در حین نبرد به شهادت رسید و بسیاری از نیروهای مقاومت به کالدونیای جدید تبعید شدند.

۳۱. Naaman Kessous, *L'Islam, la nation et la politique*, in Guy Dugas et alii, *Algérie*,

*Vers le cinquantenaire de l'indépendance. Regards critiques*, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۹, p.

۱۸۵.

۳۲. Frantz Fanon, *Les Damnés de la terre*, in *œuvres, op. cit.*, p. ۴۷۷.

۳۳. Mostefa Lacheraf, *L'Algérie, nation et société*, S. N. E. D, Alger, ۱۹۷۸, p. ۱۲.

۳۴. Fidèle - Pierre Nzé - Nguema, *L'Etat au Gabon de ۱۹۴۹ à ۱۹۹۰*, L' Harmattan, Paris, ۱۹۹۸, p.

۴۴.

۴۵ . Amadou Hampâté Bâ , *Amkoullel, l'enfant peul, Mémoires*, Actes Sud , Paris , ۱۹۹۱ , p. ۱۸۴.

۴۶ . Hamid Aït Amara , *L'Agriculture africaine en crise dans ses rapports à l'Etat colonial*, L' Harmattan, Paris, p. ۷۳.

۴۷ . Georges Mazenot , Sur le passé de l'Afrique noire , L' Harmattan , Paris , ۱۹۹۶ , p. ۳۵۸.

۴۸ . Charles – Robert Ageron , « Fiscalité française et contribuables musulmans dans le Constantinois » , *Revue d'histoire et de civilisation du Maghreb*, n° ۹ , juillet ۱۹۷۰ , p. ۹۳.

۴۹ . Amadou Hampâté Bâ , *Oui, mon commandant ! Mémoires (II)*, Actes Sud, Paris, ۱۹۹۴, p. ۸۶.

۴۰ . Abdeljalil Akari et Pierre Dasen , *Pédagogies et pédagogues du Sud*, L'Harmattan , Paris , ۲۰۰۴ , p. ۱۸۷.

۴۱ . Katrin Langewiesche , *Mobilité religieuse: changements religieux au Burkina Faso*, LTD, Munster, ۲۰۰۳ , p. ۱۴۲.

۴۲ . Jean – Louis Triaud , « Un cas de passage collectif à l'islam en Basse Côte d'Ivoire: Le village d'Ahua au début du siècle» , *Cahier d'études africaines*, vol. ۱۴ , n° ۵۴ , ۱۹۷۴ , p. ۳۳۵.

۴۳ . Jean – Gabriel Fokouo , *Donner et transmettre. La discussion sur le don et la constitution des traditions religieuses et culturelles africaines*, LIT , Munster , ۲۰۰۶ , p. ۲۲۴.

۴۴ . Jean Louis Triaud , *loc. cit.* , p. ۳۳۳.

۴۵ . Terence O. Ranger , *Dance and society in Eastern Africa, ۱۸۹۰ – ۱۹۷۰: the Beningoma* , cite in Odile Goerg , *Fêtes urbaines en Afrique. Espaces, identités, pouvoirs*, Karthala, Paris, ۱۹۹۹, p. ۱۰۷.

۴۶ . Frantz Fanon , *op. cit.* , p. ۴۶۴.

۴۷ . Anténor Firmin , *De l'égalité des races humaines, anthropologie positive*, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۳.

۴۸ . Christine Damis , « Le philosophe connu pour sa peau noire: Anton Wilhelm Amo » , *Rue Descartes*, vol. ۲ , n° ۳۶. ۲۰۰۲.

۴۹ . Ottobah Cugoano , *Réflexions sur la traite et l'esclavage des nègres* , Zones / La Découverte , Paris , ۲۰۰۹.

۵۰ . Oludah Equiano ( ou Gustavus Vassa l'Africain ) , *Le Passionnant Récit de ma vie* , L'Harmattan , Paris , ۲۰۰۲.

- ٥١ . George Padmore, *Panafricanisme ou Communisme ? La prochaine lutte pour l'Afrique*, Présence africaine, Paris, ١٩٦١, p. ٣٤.
- ٥٢ . Organisation Internationale de la Francophonie , *Le Mouvement panafricaniste au XX<sup>e</sup> siècle. Recueil de textes*, Organisation internationale de la francophonie. Contribution à la Conférence des intellectuels d' Afrique et de la diaspora , Dakar , ٧ – ٩ octobre ٢٠٠٤ , p. ٢٤.
- ٥٣ . Alexander Crummel , *The Future of Africa* , Charles Scribner , New York , ١٨٦٢ , p. ٣١٢.
- ٥٤ . Martin Robinson Delany , *Official report of the Niger Valley exploring party* , Millington and co , Londres / New York , ١٨٦١ , cite in Oruno Denis Lara , *La Naissance du panafricanisme. Les racines caraïbes , américaine s et africaines du mouvement* , Maisonneuve et Larose , Paris , ٢٠٠٠ , p. ٨١.
- ٥٥ . Earl Walker , *L'Impossible Retour. Á propos de l' afro – centrisme* , Karthala , Paris , ٢٠٠٤ , p. ٧٨.
- ٥٦ . Marcus Garvey , *Un homme et sa pensée. Philosophie et réflexion* , textes réunis par Amy Jacques Garvey , Éditions Caribéennes , Paris , ١٩٨٣ , p. ٩٠.
- ٥٧ . Doumy Fakoly , *Cheikh Anta Diop expliqué aux adolescents* , Menaibuc , Paris , ٢٠٠٦ , p. ١٨.
- ٥٨ . En particulier *Les Âmes du peuple noir* , La Découverte , Paris , ٢٠٠٧.
- ٥٩ . Fulbert Sassou Attisso , *De L'unité africaine de Nkrumah à l'union africaine de Kadhafi* , L'Harmattan , Paris , ٢٠٠٨ , p. ٦٧.
- ٦٠ . Pierre Ndoumaï , *Indépendance et néocolonialisme en Africaine. Bilan d'un courant dévastateur* , L'Harmattan , Paris , ٢٠١١ . p. ١٤٦.
- ٦١ . Fulbert Sassou Attisso , *op. cit.* , p. ٦٧.
- ٦٢ . Têtêvi Godwin in Tété – Adjalogo , *Marcus Garvey , père de l'unité africaine des peuples* , tome ١ : *Sa vie , sa pensée , ses réalisations* , L'Harmattan , Paris , ١٩٩٥ , p. ٥٨.
- ٦٣ . *Ibid.* p. ٦١.
- ٦٤ . Frantz Fanon , *op. cit.* p. ٥٩٥.
- ٦٥ . Mahfoud Kaddache et Dilali Sahri , *L'Algérie dans l'histoire* , tome ٥ , Office des publications universitaires , Alger , ١٩٨٩ , p. ٢٤٧ – ٢٥٢.
- ٦٦ . Mostefa Lacheraf , *Des noms et des lieux , Mémoire d'une Algérie oubliée , souvenirs d'enfance et de jeunesse* . Casbah éditions , Alger , ١٩٩٨ , p. ٢٦.
- ٦٧ . Abdelmalek Sayad et Alain Gillette , *L'immigration algérienne en France* , Editions Ententes ,

Paris, ۱۹۸۴.

۶۸. Philippe Dewitte, *Les Mouvements nègres en France, ۱۹۱۹ – ۱۹۳۹*, L'Harmattan, Paris, ۲۰۰۶, p. ۲۶.

۶۹. Philippe Dewitte, « L'immigration: l'émergence en métropole d'une élite africaine ( ۱۹۴۶ – ۱۹۶۱) », in Nicolas Bancel, Pascal Blanchard et Sandrine Lemaire, *Culture colonial en France. De la Révolution française à nos jours*, CNRS éditions, Paris, ۲۰۰۸, P. ۴۵۲.

۷۰. Michel Moulin, *La Grande – Bretagne contemporaine*, Bréal, Paris, ۲۰۰۶, p. ۲۱۵.

۷۱. Bon aventure Kagné, « Africains de Belgique, de l'indigène à l'immigré », *Hommes Migrations*, n° ۱۲۲۸, novembre / décembre ۲۰۰۰, p. ۶۴.

۷۲. Elisabeth Monteiro Rodrigues et Olivier Barlet, « Au – delà du conflit », *Africultures*, n° ۲۶, mars ۲۰۰۰, p. ۴.

۷۳. «Conditions d'admission des Partis dans L'Internationale communiste », in *Manifestes, thèses et résolutions des quatre premiers congrès mondiaux de l'Internationale communiste, ۱۹۱۹ – ۱۹۲۳*, Maspero, Paris, ۱۹۷۵ [rééd. ], p. ۴۰.

۷۴. هوشی مین رهبر آینده‌ی نبرد برای استقلال وبتنام یکی از بنیانگذاران UIC است و از سال ۱۹۲۲ دبیر دوم آن می‌شود.

۷۵. Messali Hadj, در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست فرانسه و UIC می‌پیوندد. او یکی از پایه گذاران نشریه‌ی «L'Etoile nord – africaine» («ستاره‌ی شمالی آفریقا») است که نقش بسیار مهمی در جنبش آزادیبخش ملی الجزایر ایفا خواهد کرد.

۷۶. Lamine Senghor, در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست فرانسه و UIC ملحق می‌شود. فعالیت گسترده‌ی سنگور با وجود زندگی مبارزاتی کوتاهش (او در سال ۱۹۲۷ چشم از جهان فرو می‌بندد) او را به یکی از پیشگامان مبارزات استقلال طلبانه‌ی کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا تبدیل می‌سازد.

۷۷. Samuel Stéphanly, عضو SFIO (شاخه‌ی فرانسوی اترانسویونال دوم) و اتحادیه‌ی حقوق بشر است. او همچنین یکی از بنیان‌گذاران اتحادیه‌ی برای دسترسی بومیان ماداگاسکار به حقوق شهروندان فرانسوی است که در ۱۹۲۰ ایجاد می‌شود. ساموئل استفانی به حزب کمونیست فرانسه می‌پیوندد و به دبیر کلی UIC انتخاب می‌شود.

۷۸. Daniel Hémery, « Tha Thu Thau: l'itinéraire politique d'un révolution vietnamien », in

Pierre Brocheux (dir), *Histoire de l'Asie du Sud – Est: révoltes, réformes révolutions*,

Presses universitaires de Lille, Lille, ۱۹۸۱, p. ۲۱۳.

۷۹. Christophe Wondji et Ali Mazuri, « L'Afrique et les pays socialistes », in *Histoire générale de l'Afrique*. Tome ۸: *L'Afrique après ۱۹۳۵*. Présence africaine – Unesco, Paris, ۱۹۹۸, p. ۸۴۰.

۸۰. Cité in Ahmed Koulakssis, *Le Parti socialiste et l'Afrique du Nord, de Jaurès à Blum*, Armand Colin, Paris, ۱۹۹۱, p. ۲۰۵.

۸۱. Independent Labour Party (یا حزب مستقل کارگری) در ۱۸۹۳ شکل می‌گیرد؛ و هنگام تشکیل حزب کارگر، در ۱۹۰۶، به این حزب می‌پیوندند؛ در عین حال که فعالیت سیاسی مستقل خود را حفظ می‌کند.

۸۲. Manuela Semidei, « Les socialistes français et le problème colonial entre les deux guerres (۱۹۱۹ – ۱۹۳۹) », *Revue française de science politique*, vol. ۱۸, n° ۶, ۱۹۶۸, p. ۱۱۴۶.

۸۳. *Le Populaire*, ۱۹ mai ۱۹۳۰, cité in Ahmed Koulakssis, *op. cit.*, p. ۲۳۱.

۸۴. Dimitri Manouilski, *Rapport à la vingtième séance le ۳۰ juin ۱۹۲۴*, Editions Correspondance internationale, Québec, ۱۹۸۰, p. ۲۱۶ – ۲۱۷.

۸۵. در سال ۱۹۱۹ تحت رهبری عبدالکریم مبارزه‌ی مسلحانه برای کسب استقلال و برقراری «جمهوری ریف» آغاز می‌شود. این مبارزه تا سال ۱۹۲۶ به درازا می‌کشد. عبدالکریم و یارانش نخست با ارتش اسپانیا، سپس با ارتش فرانسه و دست آخر با هر دو این ارتش‌ها درگیر می‌شوند. جنگ ریف نخستین مبارزه‌ی آزادیبخش ملی آفریقا است. حزب کمونیست فرانسه کمپین شجاعانه‌ای را به حمایت از استقلال‌طلبان و در محکومیت امپریالیسم فرانسه هدایت می‌کند و خواهان خروج نیروهای استعماری از مراکش می‌شود و سربازان فرانسوی را به برادری با شورشیان فرامی‌خواند.

۸۶. در سال ۱۹۲۵ مبارزه‌ی آزادیبخش ملی دیگری به رهبری سلطان العطاش در سوریه در می‌گیرد که تا سال ۱۹۲۷ به درازا می‌کشد. حزب کمونیست فرانسه دوباره کمپین ضد استعماری شجاعانه‌ای را به پیش می‌برد. حزب کمونیست، مانند مورد مراکش، خواهان قطع مداخله‌ی نظامی فرانسه و استقلال ملی می‌شود.

۸۷. حزب کمونیست فرانسه، به منظور افشا کردن استعمار فرانسه، به مناسبت جشن‌های صدمین سال استعمار الجزایر کمپینی را برای تحریم کالاهای وارد شده از الجزایر سازماندهی می‌کند.

۸۸. Malcolm Macdonald, « Discours aux Communes du ۷ décembre ۱۹۳۸ », in Marc Michel, *Décolonisations et émergence du tiers monde*, Hachette, Paris, ۱۹۹۳ p. ۲۴.